

دربارهٔ سرزمین نیاکان

فریدون جنیدی (ایرانی)

به درخواست تلفنی جناب عبدالجی خراسانی نوشته شد.

واژه‌ای که در این سال‌ها «آریانا» خوانده می‌شود، گونه‌ی پیشنهاد شده‌ی تازه از نامی کهن است که در اوستا، کهنترین دفتر جهان، از آن؛ بگونه‌ی «آئیرین» ایریانا یاد شده است، و کهنترین یادکرد از آن در «وندیداد» است. وندیداد، خود کهنترین بخش اوستا است که در آن بگفتارهای تاریخی، زمین‌پیمایی (جغرافیا)، دانش، پزشکی، بهداشت پرداخته شده است، اما بیشترین گفتارهای آن درباره‌ی داد (قوانین) زندگی پنج شش هزار ساله‌ی جهان است، و نخستین بخش آن، درباره‌ی سامان گرفتن، و پدید آمدن شهرهای باستانی است، پس از گذر از هنگام بیابانگردی مردمان نخستین: در بند ۳ از فرگرد یک وندیداد چنین آمده است:

من که اهورامزدا هستم، در بهترین جایها و شهرهایی که آفریدم، نخست آئیرین وئیجنگه^۱ وئیجنگه اوستایی در زبان پهلوی بگونه‌ی «ویج»، و در زبان فارسی بگونه‌ی «ویج» درآمد، که تخم و نژاد آریایی یا جایگاهی است که آریائیان از آنجا گسترش پیدا می‌کنند. و در بند ۴ از فرگرد نخست، سخن چنین دنبال می‌شود:

آنجا، ده ماه سرماست، و دو ماه گرما، در آن دو ماه (گرما) آب سرد است، زمین سرد است، و گیاه سرد است. تابستان دو ماهه و زمستان ده ماهه که در این گفتار، از آن یاد می‌شود، و در بخشی از نامه‌ی پهلوی مینوی خرد نیز از آن چنین یاد شده است: «پیتاک کو پت ایرانویچ ده ماه دمیستان او دو ماه هامین. او اندر هان دو ماهی تاپیستان ایچ (=نیز) دمیگ سرت، آپ سرت او اورور (=گیاه) سرت» ترجمه: «پیدا است که به ایرانویچ ده ماه زمستان و دو ماه تابستان (است)، و اندر آن دو ماه تابستان نیز، زمین سرد، آب سرد، و گیاه سرد است.»

و شگفت است، که دانش زمین‌شناسی امروز نیز درباره‌ی «جلگه‌ی یخزده‌ای» که نخستین بار پذیرای توده‌ی مردمان شد چنین داوری می‌کند: «جلگه‌ی یخزده دو فصل بیشتر ندارد، و آن دو فصل عبارتند از زمستان که ده ماه طول می‌کشد، و تابستان که فقط دو ماه است»^۲

گفتار وندیداد، و مینوی خرد، درباره‌ی آب سرد و زمین و گیاه سرد چنین است که دو ماه در تابستان نیز زمین آنجا یخزده بود، و آب و گیاهان ویژه‌ی آن سرزمین نیز یخزده بودند، و چنین است داوری زمین‌شناسان امروز: «حتی زمین هم یخ می‌بندد. در تابستان لایه‌های رویی آن آب می‌شود، اما لایه‌های زیرین همچنان یخ بسته می‌ماند.»^۳ در وندیداد، پس از بند یاد شده، یکایک از شهرهایی که ساخته شده است، چنین یاد می‌شود: ۲- گو که پایتختش سُغد^۴ است. ۳- مرو ۴- بلخ زیبا با درفش افراشته است. ۵- نسا، که میان مرو و بلخ است. ۶- هرات دارای رودخانه ۷- دگرت (کابل) ۸- اوروای پر سبزه (در قفقاز) ۹- گرگان ۱۰- هریختی - سرزمین هیتیت‌ها در آسیای کوچک. ۱۱- هتومت (زابیل)، ۱۲- ری ۱۳- چخرم (جهرم) ۱۴- ورن (گیلان) ۱۵- هفت رود (بلوچستان) ۱۶- کردستان و لرستان^۵ و چنانکه دیده می‌شود، شهرهای خراسان بزرگ: مرو و بلخ و نسا و هرات و کابل بسا به ایرانویچ نزدیکترند، تا شهری همچون ری یا جهرم.

۱- وندیداد، ترجمه‌ی روانشاد داعی الاسلام، ایرانپرست، چاپ دانش، ۱۳۶۱، رویه ۹، با اندکی ویرایش به شیوه‌ی گفتار نویسنده

۲- داستان عصر یخبندان، ژر وایلر، و جرالده ایمر، ترجمه‌ی حمیده غروی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲، رویه ۳۸

۳- همان، رویه ۳۹

۴- سغد جایگاه سمرقند و بخارای امروزی

۵- وندیداد، همان، رویه ۹ تا ۱۲

دیگر یادکرد از ائیرین، با پاژنام (درخشان) در وندیداد، در بند سی و نه از فرگرد نوزدهم آمده است: «سرزمین درخشان آریا را می ستایم».^۶

xxx

در مهریشت که یکی از کهنترین بخش‌های اوستاست، از آنجا که کیش مهر، پیش از زرتشت و بهنگام فریدون در جهان آریایی روان گشت. در کرده^۷ ۴ بند ۱۳ چنین آمده است:

«نخستین ایزد مینوی، که پیش از خورشید فناپذیر تیز اسپ، بر فراز کوه هرا (البرز) برآید، نخستین کسی که با زینت‌های زرین (=پرتوهای مهر سپیده‌دمان) آراسته از فراز کوه زیبا سربر آورد، از آنجا (آن مهر) بسیار توانا همه^۸ زیستگاه‌های آریایی را بنگرد.»^۹

واژه^{۱۰} زیستگاه‌های آریایی، در مهریشت بزبان اوستایی «اَئیرِیو - شی یَن» آمده است. در بند ۱۵ همین کرده، از کشور آریایی درخشان بگونه^{۱۱} «خَوْتِیرِث بامی» یاد شده است که بخش نخست آن خَوَن برابر است با روشن، بخش دویم آن «ایر» همان آریایی است و بخش سیوم آن بامی، درخشان است که در نام «بامیان» و نیز در واژه^{۱۲} بامداد - بامداد = گاه روشنایی) روان است.

در تیریش، یکی از یشت‌های کهن که ستایش تیشتر - ستاره^{۱۳} سپاهبد خراسان، و برانگیزاننده^{۱۴} آبخیزهای دریای فراخکرت (اقیانوس آرام) و راندن ابرها به هفت کشور زمین، و بارش باران است نیز چندبار از کشورهای آریایی یاد شده است:

«آنگاه این آب را ستویس به هفت کشور رساند... این چنین کشورهای آریایی از سال خوشی برخوردار گردد.»^{۱۵}
اینجا نیز بزبان اوستایی از کشورهای آریایی چنین نام می‌رود:

«اَئیرِیاو دَئینگهَو»

xxx

در **آبان یشت** نیز که ستایش اناهیتا و آب است، در کرده^{۱۶} ۱۱، بند ۴۲، از کشورهای آریایی بگونه^{۱۷} «اَئیری نام» یاد شده که پسوند «نام» در آن نشان گروه (جمع) است.^{۱۸}

در همین یشت کرده^{۱۹} ۵ بند ۱۷ و در کرده^{۲۰} ۲۴، بند ۱۰۴ در ستایش آب در کنار رود **وه‌دائیتی**، از آریاوِیج بگونه^{۲۱} اَئیری نِ وَئِجنگهَی، یاد شده است.^{۲۲}

همچنین در اشتاد یشت از فر ایرانی بگونه^{۲۳} اَئیری نم خورنو یاد شده است.^{۲۴}

اَئیری برابر است با فروتن که در پهلوی بگونه^{۲۵} «ایر» در آمده است، و این پاژنام (=لقب) نخستین بار در نام ایرج در پهلوی ایریچ خود را می‌نماید، آنجا که برادران به کوچ رفته سلم و تور، با جنگ، آهنگ بازگشت بخانه پدری می‌کنند، و فریدون با وی چنین گوید:

۶ - وندیداد، همان، رویه ۹ - ۱۴

۷ - یشت‌ها، پورداوود، دفتر نخست، رویه‌های ۴۲۸ و ۴۲۹

۸ - همان، رویه‌های ۳۴۲ و ۳۴۳

۹ - همان، رویه^{۲۵} ۲۵۰ تا ۲۵۱

۱۰ - همان، رویه‌های ۲۴۰ تا ۲۴۱ - ۲۸۲ و ۲۸۴

۱۱ - یشت‌ها، دفتر دویم، رویه^{۲۵} ۲۰۵

همه گفته‌ها، پیش ایشان براند
ز خاور، سوی ما، نهادند روی
کجا، مر ترا، بر سر افسر بود
سرت گگرد آشفته از داوری
در گنج بگشای و، بر بند بار!

بدان مهربان، پاک؛ فرخ پدر
نگه کن بدین گردش روزگار
خردمند مردم چرا؟ غم خورد!

شوم، پیش ایشان، دوان، بی سپاه
مدارید خشم و مجوید کین
سزوارتر، زانکه کین آورم

برادر، همی رزم جوید، تو سور؟
ز خور، روشنایی نباشد شگفت

گرامی، جهانجوی را پیش خواند
ورا گفت کان دو پسر، جنگجوی
برادرت، چندان برادر بود
تو گر پیش شمشیر، مهر آوری
گرت سر، بکار است، پیسج کار
و پاسخ ایرج با پدر چنین است:

نگه کرد پس، ایرج نامور
چنین داد، پاسخ که ای شهریار
که چون باد، بر ما، همی بگذرد

...

نباید مرا تاج و تخت و کلاه
بگویم که از شهریار زمین
دل کینه‌ورشان، به دین آورم

بدو گفت شاه ای خردمند پور
مرا، این سخن، یاد باید گرفت

پایان داستان روشن است که ایرج با مهر و فروتنی بنزد دو برادر رفت، و آنان وی بکشتند، و نبردهای هزاران سال میان کشورهای بکوج رفته با کشور میانین آغاز شد.

xxx

از واژه «ایر» (=فروتن) در زبان پهلوی، یک واژه آمیخته دیگر ایرمینیشیه برآمده است که فروتنی، تواضع، کم‌رویی گزارش می‌شود^{۱۲} که واژه رو در روی آن ایرمینیشیه خوانده می‌شود، برابر با برمنشی و غرور.^{۱۳}

در دفتر «نامکی شتری هائی ایران» (نامه شهرستان‌های ایران) که درباره ساختن شهرهای ایرانی و بنیانگزاران آنها سخن رفته است، از همه شهرهای خراسان بزرگ یاد شده است، و از آنمیان «پت کوستئی نیمروچ شتریستانی کاپول، ارتخشیری سپندیاتان کرت استید»^{۱۴} - ترجمه: «در بخش نیمروزان شهرستان کابل را، اردشیر پور اسفندیار ساخته است.» یا:

«اندر بخل ای^{۱۵} بامیک شتریستان ویناپک سپندیات ای ویشتاسپان پوس، کرت»^{۱۶} - ترجمه: «در بلخ بامی (=روشن) ویناپک را اسفندیار پسر گشتاسب ساخت.»

xxx

۱۲- فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۲، رویه ۱۴۳

۱۳- همان، رویه ۲۸

۱۴- متن‌های پهلوی، گردآورنده: دستور جی جاماسپ جی - منوچهر جی جاماسب اسانا با مقدمه از بهرام گور انکلساریا و دیباچه‌ای از ماهیار نوایی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۱۲)، رویه ۱۹، بند ۳۴

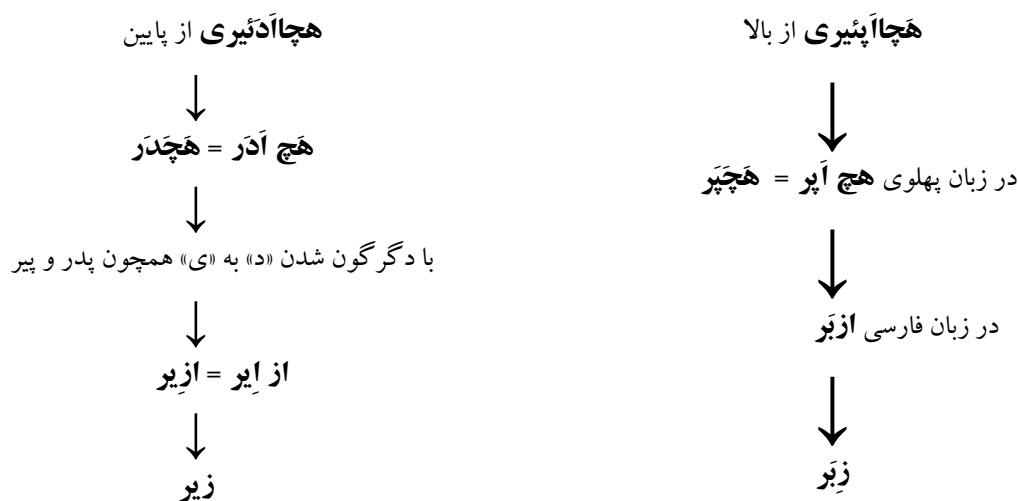
۱۵- بخل گونه پهلوی نام بلخ است.

۱۶- همان، رویه ۱۹ - پاره ۸

در یک نامه کهن بنام **ادباتکاری زیران** بزبان پهلوی که دقیقی نیز از آن برای سرودن جنگ‌های میان ارجاسپ هیونان و گشتاسب پور لهراسب، بهره برده و نوشته پهلوی آن نیز اکنون در دست است، آنجا که **زویو**، سپاهبد ایران در میدان نبرد کشته می‌شود، گشتاسب می‌گوید که: «هچ شماه **ایران** کی هست کی شویت او هچ زیران کین خواهیت» از شما ایرانیان کیست که بروی، و کین خانواده زرییر را بخوهد... هچ ایر او آزات پسخونی دات بیجز بستور، پسر او» پیداست که گشتاسب پور لهراسب بود، و پایتخت لهراسب بر بنیاد شاهنامه و همه نوشته‌های برجای مانده در بلخ بوده، و پور دیگر او «زرییر» سپاهبد ایران بود و پس از او سپاهبدی به نواده لهراسب بستور می‌رسد، و گفتار گشتاسب رو بسوی ایرانیان دارد، و از ایرانیان و آزادگان هیچکس پاسخ ندارد مگر **بستور**، و این داستان نشان می‌دهد که زمانی دراز، کی لهراسب از بلخ بر ایران فرمان می‌رانده، و فرزندان و نواده او نیز سالیان سال ایران سپاهبد بوده‌اند و ایرانی!

نکته

آئیری ساده‌تر شده، با پسوند ن بگونه آئیرین درمی‌آید که بهمین گونه در اوستا آمده است. این واژه در گذر زمان ساده‌تر شده، ایران خوانده می‌شود، با همان آوا که در کابل و هرات و بخارا بر زبان می‌رود. برای آنکه روشن شود که واژه‌ها در گذر زمان چگونه ساده‌تر می‌شوند به دو نمونه زیبا بنگریم: واژه **بر** = بالا در زبان اوستایی بگونه آپییری خوانده می‌شود، که رو در روی آن واژه آدئیری است اگر پیشوند هچا = هچ پهلوی = اج و از فارسی را بدان دهیم، هر دو واژه چنین بوده‌اند:



پایان

xxx

برادر گرامیم **عبدالحی خراسانی**، شما خود نیک می‌دانید که نیای من (پدر بزرگ) از تاجیکان قندهار بوده است و من از فرزندی وی سخت سربلندم، اما فرزند شایسته را می‌باید که به نیاکان خردمند خود نیز، که هزاران سال بر گستره فرهنگ و خرد جهان فرمان می‌رانند، بیالند و سربلند بگیرد! بی‌ریشگی، دردی است که آمریکا و اروپای امروز را رنج

می‌دهد، و شایسته‌اُم نیست، پیوند خویش را از ریشه‌های چند هزارساله‌اُم این درخت سایه‌ورِ پربار بریدن، و در جهان پرآشوب آینده، تنها ماندن و خشکیدن.